

روسها در چشم ایرانیان

آسیب‌شناسی روابط ایران و روسیه

سیدرسول موسوی^۱

در چشم ایرانیان روسها مهاجمینی هستند که در طول دو جنگ جهانی فراگیر عملاً حرمت بیطرفی همسایه خود را نگه نداشته و با نیروهای نظامی خود خاک همسایه را اشغال کردند و مصائب شدیدی را در طول اشغال خود بر کشور تحمیل کردند. در چشم ایرانیان روسها چهره تاریخی مثبتی ندارند. اما خصوصیت دیگر ایرانیان چشم پوشیدن از گذشته و نگاه کردن به آینده است. ایرانیان دوست دارند از تاریخ درس بگیرند تا آینده‌ای متفاوت با گذشته‌ای که داشتند بنیاد نهند و این درست وضعیتی است که نیازمند به تصمیم و اراده سیاسی است.

اواخر قرن پانزدهم و آغاز قرن شانزدهم را می‌توان سرآغاز تشکیل دولتهای ملی^۲ در ایران و روسیه دانست تقریباً از نظر زمانی می‌توان گفت که تشکیل سلسله صفویه در ایران همزمان است با پیروزی ایوان سوم بر اتحاد التون‌اردو (اردوی زرین) که بازماندگان مغولان و تاتارها در سرزمین روسیه بودند.^(۱)

سلطنت ایوان سوم (۱۴۶۲-۱۵۰۵م) مرحله مهمی در تشکیل دولت متحد روس محسوب می‌شود در این دوره مناطق اصلی روسیه تحت یک دولت واحد بهم پیوستند و بر تاتارها و مغولها پیروز شده و پایه‌های سیاسی دولت روس را بنیاد نهادند.

به موازات تحکیم پایه‌های دولتهای ملی ایران و روس روابط سیاسی و اقتصادی دو دولت آغاز می‌گردد^(۲) و در زمان شاه‌عباس اول (۱۵۸۷-۱۶۲۹م) در ایران و بوریس گودونف در روسیه این روابط گسترش خاصی پیدا می‌کند. مهمترین عامل گسترش روابط، احساس خطر مشترک است که دو دولت را به هم نزدیک می‌سازد و سفرهای مختلفی بین دو دولت مبادله می‌گردد.^(۳)

۱. سیدرسول موسوی رئیس مرکز مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز است. این مقاله در دومین میزگرد ایران و روسیه (مسکو ۱۲ و ۱۳ مهرماه ۱۳۷۴) ارائه گردید.

مهمترین نکته قابل توجه در روابط دو کشور شیوه برخورد دولت روسیه با دولت مرکزی ایران است. روسها همزمان با گسیل سفیر به دربار شاهان صفوی که دولت مرکزی و ملی ایران محسوب می‌گردد سفرایی نیز به نواحی مختلف و حکومت‌های محلی در قفقاز و نواحی داخلی ایران از جمله نزد احمدخان حکمران گیلان اعزام می‌نمایند و حکمرانان محلی را هم‌ردیف شاهان صفوی به‌شمار می‌آورند.^(۴)

ارتباط با نواحی و حکومت‌های محلی در ایران یکی از ویژگی‌های خاص دیپلماسی روسیه طی قرون گذشته بوده است و به شیوه خاصی از این مشی برای پیشبرد اهداف خود علیه حکومت مرکزی استفاده نموده‌اند و هر آن که حکومت مرکزی به شکلی ضعیف می‌گشت ارتباط روسها با حکام محلی افزایش می‌یافت و هر زمان که دولت مرکزی ایران قدرت می‌گرفت و حکام محلی نقش سیاسی خود را از دست می‌دادند دولت روسیه با دولت مرکزی روابط خود را گسترش می‌داد.

یکی از نکات شایان توجه در دوران شاه‌عباس در روابط ایران و روسیه این نکته است که چگونه ایران تلاش می‌کند حرکت‌های ناسالم روسها را در خصوص ارتباطات دوگانه‌شان با حکومت مرکزی و حکام ولایات نادیده گرفته و تلاش به گسترش روابط دوجانبه نماید. تصمیم شاه‌عباس به اعزام سفیر مقیم در دربار روسیه و درخواست از روسها جهت اعزام سفیر مقیم به دربار ایران جهت بسط و گسترش مودت و دوستی دو ملت و درخواست انعقاد قرارداد نظامی بین ایران و روسیه از مسائل مهم در این ارتباط محسوب می‌شود.^(۵) همچنین پیشنهاد همکاری ایران، آلمان و روسیه توسط رودلف دوم پادشاه آلمان به بوریس گودونوف تزار وقت روسیه از مسائل حائز اهمیت این دوران به‌شمار می‌آید.^(۶)

روی کار آمدن خاندان رومانف در روسیه که باعث تمرکز بیشتر قدرت در روسیه شد همزمان است با حمله محمود افغان به اصفهان و تضعیف شدید حکومت مرکزی ایران. درست در همین زمان است که ما شاهد فرصت‌طلبی خاص روسها از وضعیت آشفته ایران هستیم تا جایی که در زمان پطرکبیر روسها نواحی مهمی از شمال کشور از جمله گیلان و مازندران را به اشغال خود درمی‌آورند و با میانجیگری دوبوناک^۱ سفیر فرانسه در استانبول بین روسیه و عثمانی در ۲۴ ژوئن ۱۷۲۴ قرارداد تنظیم می‌گردد و بخش‌های مهمی از شمال کشور ایران بین دولتهای روسیه و عثمانی تقسیم می‌گردد.^(۷)

درگذشت پترکبیر و موضوع وصیتنامه وی

پترکبیر در سال ۱۷۲۵ فوت می‌کند و از خود وصیتنامه‌ای باقی می‌گذارد که در جعلی بودن یا اصالت آن تردید فراوان وجود دارد. مع‌هذا خطوط اصلی و اهداف منطقه‌ای و جهانی روسها در این وصیتنامه به شکلی روشن و صریح بیان می‌شود. بند ۹ این وصیتنامه شامل توصیه‌هایی به شرح زیر است:

«با نزدیک شدن هرچه بیشتر به قسطنطنیه و هند کسی که این منطقه را در دست داشته باشد مالک تمام جهان خواهد بود. پس برای رسیدن به این مقصود باید به جنگهای دائمی دامن زد نه فقط در ترکیه (عثمانی) بلکه همچنین در ایران. تأسیس کارگاههای کشتی‌سازی در اطراف دریای سیاه، تصرف تدریجی این دریا که مانند دریای بالتیک برای اجرای طرحهای ما لزوم قطعی دارد و نفوذ تا خلیج فارس با تضعیف ایران و در صورت امکان برقراری مجدد روابط تجاری سابق با مشرق‌زمین. پس از آن پیشروی تا هندوستان که انبار گنجینه‌های جهان است. پس از دستیابی به آنجا دیگر به طلای انگلیس احتیاجی نخواهیم داشت»^(۸)

بنابراین می‌توانیم چنین نتیجه‌گیری کنیم که روابط ایران و روسیه که قبل از روی کار آمدن پترکبیر در سال ۱۶۸۲ بیشتر جنبه روابط تجاری داشت با شروع به اجرای فوری، اصول مندرج در وصیتنامه دگرگون شد و نقشه روسها در زمان سلطنت این تزار تغییر یافت.

در سال ۱۷۲۳ تزار روسیه با استفاده از موقعیتی که با انحطاط سلسله صفویه و هجوم افغانها به ایران پیش آمده بود شاه‌طهماسب را وادار کرد که از شهرها و ولایات شیروان، داغستان، گیلان، مازندران و گرگان یعنی تقریباً سراسر مرز شمالی ایران و شهرهای باکو، رشت و استانهای زرخیز ساحل دریای خزر دست بکشد.

بعدها کاترین دوم با جدیت هرچه تمامتر به تعقیب سیاست پترکبیر پرداخت. برقراری ارتباط با حکومت‌های محلی و تحریک آنان به جدا شدن از ایران مهمترین دستاویز کاترین و اسلاف وی برای تضعیف حکومت مرکزی ایران به‌شمار می‌رفت.

سلسله جنگهای ایران و روسیه در قرن نوزدهم که منجر به تحمیل عهدنامه‌های گلستان (۱۲ اکتبر ۱۸۱۳) و ترکمنچای (۲۲ فوریه ۱۸۲۸) به ایران شد بزرگترین ضربه نظامی، اقتصادی و سیاسی را در قرن نوزدهم بر استقلال ایران و ادار ساخت ضربه‌های نظامی، اقتصادی و سیاسی ناشی از قراردادهای گلستان و ترکمنچای بر استقلال ایران فرصت لازم را برای سوءاستفاده دولت انگلستان از وضعیت به‌وجود آمده نیز فراهم ساخت تا امتیازات مشابهی را برای انگلستان به‌دست آورند.

در یک تحلیل تاریخی می‌توان چنین استنتاج نمود که رقابت روسیه و انگلستان در ایران و تحمیل قراردادهای نظامی، سیاسی و اقتصادی یک‌سویه به ایران در قرن نوزدهم مهمترین علت عقب‌ماندگی و توسعه‌نیافتگی ایران به‌شمار می‌آید.

تحمیل قرارداد ترکمنچای توسط روسیه و قرارداد ۱۸۵۷ پاریس توسط انگلستان به ایران عملاً این دو دولت را حاکم بلامنازع سرنوشت اقتصادی و سیاسی ایران نمود و دست‌های دولتی را در تمامی عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی کشور باز گذاشت تا جایی که دو دولت بدون توجه به استقلال و حق حاکمیت ملی ایران در سال ۱۹۰۷ کشور را به دو منطقه تحت نفوذ و یک منطقه بی‌طرف بین خود تقسیم کردند و بر طبق معاهده سری ۱۹۱۵ که به دنبال پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ توسط حکومت شوروی افشا شد کشور ایران به‌طور کامل به دو منطقه روسی و انگلیسی تقسیم گردید.

پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ که منجر به انتشار و افشای اسناد سری بسیاری شد باعث گردید تا فرصتی ارزشمند در اختیار ملل تحت سلطه از جمله ملت ایران فراهم آید تا خود را از سلطه قراردادهای استعماری نجات بخشند اما این امید بعد از مدتی کوتاه با بازگشت سیاست سلطه‌گری در قالب ایدئولوژی کمونیسم نقش بر آب شد.

هرچند ایرانیان با توجه به شرایط زمانی و وضعیت خاص بلشویکها امتیازاتی در قرارداد ۱۹۲۱ برای خود به‌دست آوردند مع‌هذا در مدتی کوتاه متوجه شدند که به‌سادگی نمی‌توان به اهداف و سیاستهای روسیه که در شکل جدیدی به نام اتحاد جماهیر شوروی نمود یافته بود اعتماد کنند. بزودی ایرانیان شاهد نقض بیطرفی ایران در جنگ جهانی دوم و اشغال سرزمین خود شدند، ایرانیان شاهد بودند که نیروهای روسی چگونه وارد خاک ایران شده و یک حکومت کمونیستی وابسته به خود را در آذربایجان و کردستان به‌وجود آوردند. ایرانیان شاهد گشتند که چگونه کشورشان پل پیروزی نام گرفت ولی عملاً هیچ سودی از آثار این پیروزی به‌دست نیاوردند بلکه قسمت مهمی از خاک کشورشان به اشغال درآمد و تا زمانی که قول مساعدی برای خود در سهمیه نفت شمال به‌دست نیاوردند میدان را خالی ننمودند. عدم حمایت روسها از نهضت ملی ایران و حکومت ملی دکتر محمد مصدق و حمایت از کابینه کودتای آمریکایی زاهدی و ارتجاعی قلمداد نمودن نهضت اسلامی ایران در سال ۱۹۶۳ از جمله مسائل حائز اهمیتی است که ملت ایران در حافظه تاریخی خود به یادگار سپرده است.

تهاجم نظامی روسیه به افغانستان و اشغال این کشور و سرانجام به نابودی کشاندن نهادها و ساختارهای ملی این کشور از جمله مسائل حائز اهمیت است که ملت ایران در ذهن خود به یادگار نگهداشته و این سؤال را مطرح می‌کند که آیا علت مزمن شدن بحران افغانستان ناشی از همان نقش تخریبی اولیه روسها نبوده است؟ کسانی که در طول جنگ هشت‌ساله‌ای که عراق بر ملت ایران تحمیل کرد در جبهه‌ها و شهرها و روستاها بمبها و موشکهای ساخت روسیه را در کنار شهدا و ویرانه‌های خانه‌های خود مشاهده کرده‌اند بسادگی نمی‌توانند روحیه دیگری پیدا کنند و ذهنی خالی از یادگارهای تاریخی داشته باشند.

حافظه تاریخی ملت ایران

«حافظه تاریخی ملت ایران» بحثی است جدی که در طول تاریخ شکل گرفته و بسادگی نمی‌تواند تغییر کند و عدم تغییر سریع این عامل مهمترین بحث در بین مسائل مربوط به «آسیب‌شناسی روابط ایران و روسیه» تلقی می‌گردد.

«حافظه تاریخی» پایه و اساس شکل‌دهندگی به افکار عمومی است. اما سؤال بنیادی این است: آیا تأثیر افکار عمومی در سیاست خارجی تا آن حد می‌تواند به حساب آید که بگوییم حافظه تاریخی یک ملت که پایه و اساس شکل بخشی به افکار عمومی است می‌تواند نقش بنیادینی در آسیب رساندن به روابط دوکشور ایفا کند؟ در پاسخ به این پرسش نظریه پردازان به دوگونه پاسخ گفته‌اند:

یک دسته معتقدند که توده مردم عموماً منفعل هستند و با سیاست سروکار ندارند و در واقع این دولتها یا گروههای سیاسی هستند که آنها را بسیج کرده به عرصه سیاست می‌کشاند. به علاوه توده مردم تا زمانی که منافعشان مستقیماً به خطر نیفتد و خطر را لمس نکنند به فکر اقدام سیاسی نمی‌افتند و از آنجا که مسائل سیاست خارجی معمولاً با زندگی روزمره تماسی ندارند، رابطه مردم با مسائل بین‌المللی بسیار غیرمستقیم است و خلاصه مردم متغیر عمده‌ای در دگرگونی‌های سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل و تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی به‌شمار نمی‌آیند.

همین دسته از نظریه‌پردازان انکار نمی‌کنند که لایه‌ها و قشرهای تحصیل‌کرده و فعالان

سیاسی قویاً نسبت به مسائل سیاست خارجی حساسند و مستقیم و غیرمستقیم می‌توانند تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی را تحت تأثیر قرار دهند. اینها لزوماً نماینده افکار عمومی نیستند و گرچه نیروهای سیاسی جامعه به حساب می‌آیند اما در قدرت آنها بویژه در تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی نباید اغراق کرد.

دسته دوم می‌گویند که به حساب نیابردن توده مردم و افکار عمومی جامعه در تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی، حتی در کشورهای جهان سوم که مشارکت مردم در سیاست معمولاً اندک است، با واقعیت تطبیق نمی‌کند. آنها می‌گویند که اشکال از آنجا ناشی می‌شود که بعضی تصور می‌کنند افکار عمومی مستقیم و بی‌واسطه و به صورت «مثبت»، «اثباتی» و «فعال» عمل می‌کند و حال آنکه نقش افکار عمومی غالباً غیرمستقیم، ظریف و کیفی است، اما در نهایت نقش عموم مردم تعیین‌کننده است و به علاوه تأثیر آن به صورت کلی «فشار سیاسی» یا به صورت «جو سیاسی» و معمولاً در سطح کلان ظاهر می‌شود. می‌توان پذیرفت که حتی مردم سوئیس که مردمی فرهیخته و مطلع هستند مستقیماً با سیاست خارجی سروکار ندارند و علاقه چندانی هم به سیاست خارجی نشان نمی‌دهند. اما در همین کشور، هیچ سیاستمداری به خود اجازه نمی‌دهد یا جرأت آن را ندارد که ناگهان سیاست بیطرفی سوئیس و افکار عمومی حامی این سیاست را نادیده بگیرد و ناگهان به سیاست مشارکت یا دخالت فعال در صحنه بین‌المللی رو آورد. چنین سیاستمداری با در پیش گرفتن سیاست مشارکت فعال و مداخله، در واقع دست به خودکشی سیاسی می‌زند. بنابراین می‌توان ادعا کرد که سایه افکار عمومی بر سیاست خارجی و تصمیم‌گیری‌های سیاسی گسترده است و افکار عمومی غالباً محدودیتهایی را بر تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی تحمیل می‌کند. وقتی جو افکار عمومی سنگین باشد، این محدودیتها به مراتب بیشتر و مشخص‌ترند. تصمیم‌گیری درباره جنگ، صلح و مراودات اقتصادی و سیاسی و عقد پیمانهای دو یا چندجانبه همکاری‌های اقتصادی، نظامی، سیاسی و فنی غالباً از افکار عمومی تأثیر می‌پذیرند. مثلاً دولتهای عرب هنوز در تماس با رژیم اشغالگر قدس و گسترش مناسبات با این کشور بشدت با محدودیتهایی که از سوی افکار عمومی ملت‌هایشان اعمال می‌شود، روبه‌رو هستند. بنابراین تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی واقعاً آزاد نیستند که در بین شقوق مختلفی که پیش‌روی آنها قرار دارد صرفاً ملاحظات و منافع اقتصادی و فنی و اجرایی را در نظر بگیرند و منافع ملی را بر حسب مقولات کمی و به اصطلاح عقلانی بسنجند؛ افکار عمومی می‌تواند

درانتخاب راه‌حلهای مختلف ازسوی تصمیم‌گیرندگان سخت مؤثر باشد و به‌اصطلاح عاملی است که در بعضی ازموارد دست تصمیم‌گیرندگان را باز می‌گذارد و در موارد دیگر دست آنها را می‌بندد.

یکی از عناصر عمده افکار عمومی همان چیزی است که به آن احساسات عمومی می‌گوییم. احساسات عمومی گاه موقت و محدودند (یعنی حوزه آنها محدود است)؛ مثلاً در سال گذشته جو افکار و احساسات عمومی در ژاپن علیه آمریکایی‌ها تحریک شد (به‌سبب آنکه چند آمریکایی به یک دختر ژاپنی تجاوز کرده بودند). این نشانه یک تحریک موقت است. این نوع احساسات سرعت فروکش می‌کنند هرچند که ممکن است اثر آنها در ناخودآگاه جمعی یک ملت باقی بماند. در این موارد، افکار عمومی موقتاً بر تصمیم‌گیری‌های سیاسی مؤثر می‌افتند اما حوزه تأثیرگذاری آنها محدود است.

در مقابل، احساسات عمومی ممکن است بر تصمیم‌گیری‌های سیاسی تأثیرات درازمدت داشته باشد و آن زمانی است که پای احساسات، عواطف و باورها و ایدئولوژی در سطح کلان و در ارتباط با ارزشهای محوری در میان باشد. در کشوری که همواره از سوی بیگانگان مورد تجاوز واقع شده باشد، احساسات عمومی به‌گونه‌ای پایدار و ژرف به سوی انزوای طلبی متمایل می‌شود. (هرچند که اگر این تجاوزها به تحقیرهای پی‌درپی انجامیده باشند، ممکن است واکنشهای عاطفی دوسوی تجاوزکاری را نیز در مقاطعی در پی آورد). کشوری که از جنگ خاطره‌ای تلخ داشته باشند تا دهها سال افکار عمومی آن کشور مخالف جنگ است مگر آنکه منافع مهمتری مطرح شود. بعد از شکست آمریکا در ویتنام، افکار عمومی آمریکا بشدت با درگیر شدن این کشور در منازعات بین‌المللی مخالفت می‌ورزید و این مخالفت هنوز هم به قوت خودش باقی است. به همین نحو سیاستهای تجاوزکارانه روسها علیه ایران، افکار عمومی را در سطح توده‌ها و نخبگان علیه دولت روسیه تزاری و حکومت‌های جانشین آن برانگیخته است. بنابراین هرجا تهدید علیه منافع ملی و حیاتی وجود داشته باشد، نقش افکار عمومی بسیار قاطع است و منظور از منافع ملی و منافع حیاتی فقط تجاوز ارضی یا قطع بعضی از منابع مهم و یا زیانهای اقتصادی نیست، بلکه احساسات عمومی و عناصر عاطفی پیونددهنده یک ملت، و مقدسات نیز از ارکان منافع ملی به‌شمار می‌آیند. و آخرین نکته این است که ممکن است عامل یا عوامل تهدیدکننده از بین بروند، اما تأثیرات و زخمهای افکار عمومی تا سالها باقی

بمانند. به عبارت دیگر ممکن است عامل عینی تهدید از بین برود اما آثار ذهنی تهدید مدت‌ها باقی بمانند. حافظه تاریخی و ناخودآگاه جمعی یک ملت را نمی‌توان به سادگی تغییر داد بلکه با روشهایی ظریف و با احتیاط تام و تمام می‌شود از شدت آن کاست و آنها را ترمیم کرد.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

بنابر آنچه در قسمت اول مقاله بیان گردید با توجه به سابقه تاریخی روابط ایران و روسیه، در حافظه تاریخی مردم ایران روسها چهره‌ای منفی دارند. در چشم ایرانیان روسیه کشوری است که همواره در طول تاریخ چشم طمع به خاک ایران داشته و در هر فرصتی که به دست آورده به سرزمینهای ایران تجاوز کرده است. در چشم ایرانیان روسها در کنار انگلیسها از اصلی‌ترین عوامل توسعه نیافتگی و عقب ماندگی کشور به‌شمار می‌آیند.

اگر گریبایدوف در روسیه شاعری انقلابی و آرمانخواه به‌شمار می‌آید در چشم ایرانیان متجاوزی است که حتی حرمت خانواده را حفظ نمی‌کند. لیاخوف را عامل روسیه و نابودکننده مجلس و آزادیخواهان می‌دانند و معتقدند که این روسیه بود که با اولتیماتوم خود باعث تعطیلی مجلس دوم مشروطیت شد و عملاً مانع اصلاحات اقتصادی در کشور شد.

در چشم ایرانیان روسها مهاجمینی هستند که در طول دو جنگ جهانی فراگیر عملاً حرمت بیطرفی همسایه خود را نگه نداشته و با نیروهای نظامی خود خاک همسایه را اشغال کردند و مصائب شدیدی را در طول اشغال خود بر کشور تحمیل کردند.

خلاصه کلام آنکه در چشم ایرانیان روسها چهره تاریخی مثبتی ندارند. اما خصوصیت دیگر ایرانیان چشم پوشیدن از گذشته و نگاه کردن به آینده است. ایرانیان دوست دارند از تاریخ درس بگیرند تا آینده‌ای متفاوت با گذشته‌ای که داشتند بنیاد نهند و این درست وضعیتی است که نیازمند به تصمیم و اراده سیاسی است.

دولت جمهوری اسلامی ایران در بستر افکار عمومی کشور خود و با زمینه تاریخی خاصی که گفته شد اراده سیاسی خود را بر گسترش روابط با روسیه به منظور ساختن آینده‌ای بهتر برای ملت خود اتخاذ نموده است و این وظیفه دولتمردان روسیه است که تصمیم و اراده سیاسی خود را در گسترش روابط خود با جمهوری اسلامی ایران به شکلی اتخاذ کنند که چهره آینده روسیه متفاوت با چهره تاریخی آن باشد و به این بحث نظری توجهی خاص نماید که

روابط سیاسی و اقتصادی دولتها در صورتی تداوم خواهد یافت که مورد حمایت افکار عمومی مردم کشورهای خود باشد. در جهان امروز دیگر نمی‌توان روابط دو کشور را فقط در سطح روابط رسمی و دیپلماتیک محدود نمود بلکه این روابط باید در تمامی زمینه‌ها گسترش یابد و به جریان مستمری در گسترش ارتباطات و مبادلات وارد شود.

موارد ذیل را می‌توان به عنوان اهم موضوعاتی که می‌تواند باعث گسترش روابط و

ارتباطات دو کشور شود برشمرد:

- سفر متقابل مقامات بلندپایه دو کشور؛
- همکاری‌های سیاسی و اقتصادی در آسیای مرکزی، قفقاز و دریای خزر؛
- همکاری در زمینه حل معضلات منطقه‌ای همچون مسائل تاجیکستان، افغانستان و قره‌باغ؛
- همکاری در مسائل مختلف بین‌المللی، خصوصاً مسائل موجود در جهان اسلام؛
- گسترش همکاری‌های فرهنگی، علمی و تحقیقاتی.

یادداشتها

۱. رنه گروسه، امپراتوری صحراگردان، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۳، صص ۷۳۳-۵۶۶.
۲. مارکوروfo Marco Ruffo اولین سفیر ایوان سوم بود که از طرف وی به دربار اوزون حسن فرمانروای آن روز ایران اعزام شد.
۳. هادی بیگ اولین سفیر ایران به دربار روسیه در زمان شاه‌محمد خدابنده اعزام شد تا روسها را به جنگ با سلاطین عثمانی ترغیب کند.
۴. هنگامی که واسیلجیکوف از طرف فتودور تزار روسیه به دربار صفویان اعزام می‌شود، حامل نامه‌ای از طرف تزار به احمدخان حکمران گیلان که ادعای استقلال داشت بود.
۵. عبدالحسین نوایی، ایران و جهان، تهران: مؤسسه نشر هما، ۱۳۶۹، جلد اول، صص ۳۵۰.
۶. همان، صص ۳۵۱.
۷. پیشین، صص ۳۷۶.
۸. پیرکارلوترنزیو، «رقابت روس و انگلیس در ایران و افغانستان»، ترجمه عباس آذرین، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹، صص ۲۳.



پښتونستان د علومو او انساني مطالعاتو فریښی
پرتال جامع علومو انسانی